

دفاع مقدسه. این بچه‌ها فهمیدن که افسرای جنگ اقتصادی هستند و وایسادن تا به وجب از عزت این مردم به لک روش نیفته، طبقه‌بندی امنیتی اینجا حیاتی؛ یعنی اسم هیچ کدوم از این بچه‌ها رو هیچ‌جا نمی‌کن و همیشه گمنام می‌مونن. کسانی که هرکدوم شون برای خودشون به نابغه هستند ولی این باعث نمی‌شه که از اینجا برن. برای همین این بچه‌ها اینجا می‌تونن روز رو تو کمیسیون‌های چند صد میلیاردی بشینن و شبها با پیامک‌های قسط بانکی تو رختخواب‌شون کلنجار برن. باد کمر آتش فلرها را به طرف ما شکسته بود و نور آتش روی سرمان خیمه زده بود. دیگر بچه‌ها داشتن دنبال عقربه‌های ساعت‌شان می‌گشتند.

معلومه که دیگه خسته شدید. برگشتم و چشم‌های بچه‌ها را خواندم. شاید فقط ۱۰ نفر از این صد و خرده‌ای نفر هوای رفتن را داشتند. حق داشتند. کجا بود که برایشان از این بگوید که یک مشت جوان هیچی



خونه‌هاشون. آخر ماه به گزارش گذاشتن رومیز من. نتیجه نشون می‌داد میانگین ساعت کاری افراد، ۱۵۰ ساعت تو هفته شده بود! اینجا بچه‌ها که از سفر برمی‌گردن، قبل رفتن به خونه به پالایشگاه سر می‌زنن. به نظرتون چطوری تو زمانی که کار نکردن زرنگیه، تن به زیر کار ندادن زرنگیه، به سری جوون هم سن شماها این جواری خودشون رو فدای کار میکنن؟ به صدایی بالهجه خوزستانی از جمعیت بلند گفت که مهندس پول نفت رو به ما هم بدید اصلاً دیگه خونه نمیریم! بچه‌ها میانگین حقوقی ما اینجا از خیلی از صنایع اصلی استان پایین‌تره! دارید برمی‌گردید با مهندس‌های اینجا بشینید به کم صحبت کنید تا بهتون بگن چطور برای همشون از قطر و امارات و کلی جای دیگه ایمیل اومده تا با حقوق‌های چند صد میلیونی این بچه‌ها رو برای خودشون بر بزنن. ازشون بپرسید چرا نرفتن؟ شما بودی نمی‌رفتی؟

من فکر می‌کنم این بچه‌ها فهمیدن کجا ایستادن. شاید اینجا به قول یکی از این مهندس‌های ما، شبیه تنگه ابوغریب تو

”
به صدایی با لهجه خوزستانی از جمعیت بلند گفت که مهندس پول نفت رو به ما هم بدید اصلاً دیگه خونه نمیریم!